

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفتم، شماره‌ی دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۸
(صص: ۱۵۸-۱۲۹)

رد پای گاو آیین‌ها و باورهای کهن در شعر خاقانی

دکتر محمد علی محمودی*
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

بهره برداری شاعران ایرانی از باورهای اساطیری و آیینی کهن در ساخت تصاویر و مضامین شعری از همان ابتدای شکل‌گیری شعر و ادب فارسی در عصر اسلامی، امری رایج و متداول بوده است، اما در میان شاعران ایرانی، افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی، از این جهت شخصیتی کاملاً ممتاز و استثنایی محسوب می‌شود. عوامل متعددی چون: محل سکونت وی، مذهب مادرش، رویکرد دربار شروانشاهان، تعلیمات عمویش کافی‌الدین عمرین عثمان، علایق شخصی و... باعث شده است تا خاقانی استفاده‌ی بسیار گسترده‌ای از این باورها به عمل آورده و از وجوه و زوایای مختلف، عناصر اسطوره‌ها و آیین‌های کهن را مورد توجه قرار دهد.

یکی از عناصر خلقت که به دلیل نقش بنیادی و جایگاه ویژه اش در زندگی انسان باستان، مورد توجه جدی ملت‌های کهن بوده و بر همین اساس، اسطوره‌ها و باورهای متعددی پیرامون موجودیت

*Email: mahmoodi@hamoon.usb.ac.ir

او پدید آمده است، گاو اسطوره هاست که در شعر خاقانی نیز همچون سایر اسطوره‌ها و آیین‌ها بازتابی گسترده یافته و دستمایه‌ی خلق تصاویر و مضامینی ناب را برای شاعر فراهم کرده است. اسطوره‌ها و باورهای چون: گاو نخست آفریده، گاو میترا، گاو زمین، گاو فلک، گاو فریدون، گنج گاو، گاو قربان، گاو عنبری، گاو سامری، گاو موسی و ... ما در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا ضمن معرفی هر کدام، با استخراج ابیاتی از خاقانی که پیرامون این عنصر پدید آمده اند، به بررسی نقش اسطوره‌ها، قصص دینی و باورهای کهن در این اشعار پرداخته و هنر او را در خلق مضامین ناب غنایی، وصفی و مدحی و ساخت تصاویری بدیع و خیال‌انگیز بر پایه‌ی این باورها روشن سازیم.

واژگان کلیدی: اسطوره، خاقانی، قصص دینی، باورهای کهن، گاو.

مقدمه

ایرانیان باستان، پدیده‌ها و عناصر مفید و سودمند طبیعت و آن دسته از موجودات گیتی را که در زندگی آنها مؤثر بوده و نقشی اساسی ایفا می‌کرده اند، مقدس داشته و ایزدی را نگاهبان آن می‌دانستند (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۰۱). با توجه به اطلاعاتی که اینک در مورد شیوه‌ی زندگی ایرانیان باستان داریم، چه در دوره‌ی همزیستی با شاخه‌ی هندی نژاد آریا و چه پس از جدایی از آنها و استقرار در فلات ایران، یا از وجهی دیگر، چه در عصر کوچ نشینی و دامداری و چه در عصر یکجا نشینی و زراعت، گاو در زندگی آنها نقش بسیار مهم و اساسی داشته است. "در ایران باستان گاو در میان چارپایان از همه مفیدتر تلقی می‌شده است. گاو نر یا وزراء، که عمل زراعت و شخم زدن را بر عهده داشته، علاوه بر این که اساس تغذیه به شمار می‌رفته، در زندگی کشاورزی آن روز برای انسان بسیار گرانبها به شمار می‌رفته است. در گردونه‌ی کشتی و بارکشی نیز از این حیوان استفاده می‌شده است. پس شگفت نیست که گاو در آیین مزدیسنا بسیار معزز باشد و از فرشته‌ی نگهبان آن امداد خواسته شود" (یا حقی، ۱۳۶۹: ۳۶۰).

همین نقش اساسی و جایگاه ویژه‌ی گاو در زندگی ایرانیان باستان و بسیاری از ملت‌های مجاور باعث شده است تا گاو در اساطیر ایرانی، هندی، بابلی و بسیاری از اقوام دیگر حضوری

چشمگیر داشته باشد. اسطوره های متعددی از گاو در میان این ملت ها وجود دارد که در ابعاد و ساحات مختلفی از زندگی آنان ایفای نقش می کند.

" واژه ی گاو در اوستا به صورت گئو (Gao) یا گئوش (Geus) آمده و غیر از مفهومی که امروز از آن اراده می شود به همه ی چارپایان مفید نیز اطلاق می شده است" (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۹۸). علاوه بر این واژه ی گوسفند نیز که امروزه برای میش به کار می رود، در گذشته برای گاو به کار می رفته و مراد از آن گاو مقدس بوده است. در فرگرد ۲۱ وندیداد و نیز در بهرام یشت به گاو مقدس درود فرستاده شده است. " گاو مقدس در اوستا اسم عام (است) و همه ی چارپایان را در بر می گیرد و در گذر زمان پیشوند بسیاری از باشندگان در بیان تنومند بودن آنان می شود که از این شمار است: گاو میش، گاو ماهی، گاو گوزن، گاو گراز و واژه ی گوسفند نیز در اصل گیوسپنت (گاو مقدس) و در آیین زرتشت، گاو مقدس از باشندگان نیک (بوده) و در گاتها قربانی کردن گاو در مراسم آیینی منع شده است" (هینلز، ۳۸۳: ۴۵۷).

از برخی شواهد و قراین چنین بر می آید که گویا قبل از ظهور زرتشت، در برخی مناطق ایران به شکل خشنی به کشتار حیوانات و چارپایان مفید از جمله گاو اقدام می شده است، اما به دلیل اهمیت و منزلتی که چارپایان مفید به ویژه گاو در آیین زرتشت دارند، او نه تنها با این رفتار ناپسند به سختی مبارزه کرد و در گاتها به کرات بر چنین افرادی نفرین فرستاد که حتی قربانی کردن گاو برای اهورامزدا را نیز منع کرد. " قربانی به خصوص قربانی گاو که پیش از زرتشت در شمال شرقی ایران رایج بود، توسط وی منع شده و به تکرار قبیح این عمل و مجازات آن گوشزد گردیده است. بنا بر عقیده ی وی ستایش اهورا مزدا نیاز به قربانی ندارد" (بیانی، ۱۳۸۰: ۳۲).

" در یسنا، هات ۳۲، به کسانی که گاو را با فریاد و شادمانی قربانی می کنند، نفرین فرستاده می شود و در هات ۳۳، به کسی که با کوشش از گاوان (= ستوران) پرستاری می کند، نوید داده می شود که روزی در بوستان اشا (= بهشت) به سر خواهد برد" (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۹۹). در ارداویراف نامه، آنگاه که ویراف گزارش بازدید خود از جهنم را برای دستوران دینی و موبدان

ارایه می کند، می گوید: " روان مردی را دیدم که اندام (های وی) را از یکدیگر می شکنند و جدا می کنند. پرسیدم که: این تن چه گناه کرد؟ سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که: این روان آن مرد دروند است که به گیتی کشتار گاوان و گوسپندان و دیگر چارپایان را به بیداد بسیار کرد " (بهار، ۱۳۶۲: ۲۶۵).

پس از زرتشت نیز در آیین های مختلف ایرانی، منزلت چارپایان سودمند با اسم گاو محفوظ ماند و به همین نسبت در اسطوره های آنان وارد شد. با ظهور اسلام نیز به واسطه ی سفارش و تأکیدی که اسلام در خصوص رفتار مناسب با حیوانات سودمند دارد و با الگوبرداری از رفتار حضرت رسول (ص)، همچنان چارپایان مفید از جمله گاو و گوسفند شایسته ی توجه و مراقبت نیکو معرفی شدند. به خصوص که بزرگترین سوره ی قرآن کریم به نام بقره نازل شد و آیات وحی قصه ی دو گاو معروف آیین های پیشین، یعنی گاو سامری و گاو موسی (ع) را روایت کرد.

با ظهور شعر و ادب فارسی در دوره ی اسلامی، به دلیل اشتها و اعتبار اسطوره ها و قصه های کهن در میان مردم، شاعران پارسی زبان، گاو اسطوره ها را دستمایه ی اشعار خود قرار داده و با توجه به ابعاد مختلف این اسطوره ها به مضمون آفرینی و تصویرسازی از این عنصر اساطیری پرداختند. یکی از شاعرانی که به دلیل دانش گسترده اش از اسطوره های کهن ایرانی و سایر ملت های مجاور، بیشترین توجه را به اسطوره و از جمله اسطوره ها و قصص کهن گاو، نشان داده و مضامین ناب و تصاویر بدیعی را با استفاده از آنها خلق نموده است، شاعر بلند آوازه ی قرن ششم، خاقانی شروانی است که این مقاله به بررسی جلوه های مختلف اسطوره ی گاو در اشعار او اختصاص یافته است. بدین منظور ضمن معرفی اسطوره های مختلفی که پیرامون وجود این حیوان پدید آمده اند، به بررسی مضامین و تصاویری که خاقانی بر اساس هر یک از آنها خلق نموده است، خواهیم پرداخت.

۱- اسطوره ی آفرینش و گاو نخستین

بر اساس روایت اوستا و متون پهلوی باز مانده از عصر باستانی، اسطوره ی آفرینش در آیین زرتشت - که البته با حضور و ساماندهی برخی عناصر موجود در اسطوره های کهن تر حاصل شده است - داستانی جذاب و پیچیده دارد. چکیده ی داستان چنین است: نخست زمان بیکرانه بود که ازلی است و ابدی؛ و دو جهان روشنی و تاریکی، که بر جهان روشنی، هرمزد و بر دیگری اهریمن حاکم بودند. هرمزد چون ذات مهاجم اهریمن را می شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهریمن حفظ کند و بدین روی، از زمان بیکرانه، زمان کرانه مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ خلقتی بدون زمان ممکن نبود. با خلق زمان کرانه مند توسط هرمزد، اهریمن نیز قادر به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوی جهان گذشت. امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شد. در پایان این سه هزاره، اهریمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود مقدس اهورنور سست شد و به جهان تاریکی فرو افتاد. آنگاه هرمزد، در رأس سه هزاره ی دوم، برای مینوهای جهان مادی، تن آفرید " او نخست از آتش، تنی مادی فراز آفرید و سپس از سر آن، آسمان و از پای آن، زمین و از اشک آن، آب ها و از موی آن، گیاهان و از دست راست آن، گاو و از دست چپ آن، تن کیومرث را خلق کرد " (بهار، ۱۳۶۲: ۱۰۱).

بر اساس این اسطوره، گاو در پنجمین مرحله از آفرینش مادی هرمزد، از سرشتی آتشین خلق شده است. " چون اهریمن به گیجی از کار بیفتاد، سه هزار سال به گیجی فروماند. در آن از کار افتادگی آن اهریمن، هرمزد آفریدگان را به صورت مادی آفرید. از روشنی بیکران، آتش؛ از آتش، باد؛ از باد، آب، زمین و همه ی هستی مادی را فراز آفرید. چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکی بود. جز تخمه ی مردمان و گوسپندان، زیرا آنان را تخمه آتش - تخمه است. او نخست، آسمان را آفرید برای بازداشتن (اهریمنان و دیوان)، باشد که (آن آفرینش را) آغازین خواند؛ دیگر، آب را آفرید برای از میان بردن دروج تشنگی؛ سدیگر، زمین را آفرید همه

مادی؛ چهارم، گیاه را آفرید برای یاری گوسپند سودمند؛ پنجم، گوسپند را برای یاری مرد پرهیزگار (آفرید)؛ ششم، مرد پرهیزگار را آفرید برای از میان بردن و از کار افکندن اهریمن و همه ی دیوان " (دادگی ، ۱۳۶۹: ۳۹).

چنان که قبلاً نیز گفتیم، منظور از گوسپند همان گاو مقدس نخستین است که به عنوان اسم عام بر همه ی چارپایان سودمند دلالت می کند. چنان که در خود بندهش هم بلافاصله پس از این عبارت، در بیان تفصیلی ماجرا، به جای گوسپند، گاو نخستین را به کار می برد: " پنجم گاو یکتا آفریده را در ایرانویچ آفرید، به میانه ی جهان، بر بار رود وه داییتی که (در) میانه ی جهان است. (آن گاو) سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا به اندازه ی سه نای بود. به یاری او آفریده شد آب و گیاه، زیرا در (دوران) آمیختگی او را زور و بالندگی از ایشان بود " (همان: ۴۰).

در ادامه ی اسطوره ی آفرینش زرتشتی آمده است که در پایان سه هزاره ی دوم، پس از آنکه هرمزد آفرینش مادی را تمام کرد، اهریمن برای بار دوم بر جهان روشنی یورش برد. در این یورش دوباره ی اهریمن بر جهان هرمزدی که در حقیقت موجب ظهور سه هزاره ی سوم و دوران آمیختگی می شود، هر کدام از آفریدگان مادی هرمزد به ترتیب با اهریمن نبرد می کنند. نبرد پنجم اهریمن با گاو است. " او آز و نیاز و سیح (زوال)، درد و بیماری و هوس و بوشاسپ را بر (تن) گاو و کیومرث فراز هشت. پیش از آمدن بر گاو، هرمزد منگ درمان بخش را که بنگ نیز خواند، برای خوردن به گاو داد و پیش چشم (وی) بمالید که تا او را از نابودی و بزه، گزند و نا آرامی کم باشد. در زمان نزار و بیمار شد و شیر (او) برفت، درگذشت " (همان: ۵۲).

آنچه از منظر دید این مقاله در بررسی شعر خاقانی اهمیت دارد، اتفاقاتی است که در اسطوره ی آفرینش ایرانی پس از مرگ گاو نخستین می افتد.

بر اساس روایت بندهش " پنجم نبرد را گاو یکتا آفریده کرد. چون درگذشت، به سبب سرشت گیاهی، از اندام های گاو ۵۵ نوع غله و ۱۲ نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمه ی گاو بود، به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد، به همه

گونه ای آراسته شد، جان در او کرده شد، و از آنجا جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده (بر زمین آورده شد). سپس، بر زمین، از هر نوعی دو تا، یعنی ۲۸۲ نوع، فراز پیدا شدند، به اندازه ی دو فرسنگ که در دین هیجده ها سر گوید. گوسپندان را جای بر زمین و مرغان را در هوا (شد) و ماهیان در آب شنا کردند که بیشتر پرورش آفریدگان از ایشان بود" (همان: ۶۶ - ۶۵).

در گزیده های زاداسپریم نیز، ماجرا با اختلافاتی بسیار ناچیز روایت شده است. او نیز می گوید: " چهارپایان بر زمین رفتند، ماهیان در آب شنا کردند و مرغان (به) اندروای پرواز کردند و تفصیل بخش یافتن ایشان چنین است: نخست به سه (کرده) بخش شدند که هست: چهارپای که (بر) زمین رود و ماهی که (در) آب شنا کند، مرغ که (به) اندروای پرواز کند" (بهار، ۱۳۶۲: ۸۸).

خاقانی در توصیف مجلس باده نوشی و عمل دست ساقی با خلق استعارات و تصاویری زیبا گفته است:

آن لعل لعاب از دهن گاو فرو ریز	تا مرغ صراحی کندت نغز نوایی
مجلس همه دریا و قدح ها همه ماهیست	دریا کش از آن ماهی اگر مرد صفایی
از پیکر گاو آید در کالبد مرغ	جان پری، آن کز تن خم یافت رهایی
از گاو به مرغ آید و از مرغ به ماهی	وز ماهی سیمین سوی دلهای هوایی

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۳۴)

پیداست که لعل لعاب، استعاره از باده، گاو استعاره از خم، مرغ استعاره از تُنگ شراب، جان پری استعاره از شراب و ماهی استعاره از جام است. مرغ صراحی تشبیهی رساست و نوایی نغز که مرغ صراحی می خواند، غلغل باده است، در هنگام فرو ریختن از تُنگ به جام.

بنابراین ابیات متضمن توصیفی است از عمل دست ساقی که شراب را از خم به تنگ و از تنگ به جام باده نوشان مشتاق منتقل می کند. اما هنر خاقانی در خلق ایهام و مراعات النظیرها و مضمون پردازی مبتنی بر باورهای اساطیری و نجومی نشان از آگاهی او بر این باورها و تسلط او در پرورش مضامین دارد. آقای دکتر کزازی در شرح این ابیات می گوید: " در این بیت

گونه‌ای رده بندی پندارین را نیز می توان سراغ کرد: اگر از گاو پیکره ی اخترین را بخواهیم، آن گاو را که سنامش پروین است، باده از گاو به مرغ آمده است و از مرغ به ماهی؛ بدین سان از فراز به فرود گراییده است و از مینو به گیتی؛ می تواند بود که خاقانی، به این شیوه بنیاد فراسویی و آنسری باده را که در آیین های کهن بدان باور داشته اند، باز نموده باشد" (کزازی، ۱۳۷۸: ۶۴۴).

اگر چه برداشتی که ایشان از کیفیت توالی و تعاقب گاو، مرغ و ماهی در بیت واپسین به عمل آورده اند، پذیرفتنی و منطقی است، اما به گمان بنده، علاوه بر آن و به صورتی ژرفتر و فراگیرتر، ایبات بر بنیاد اسطوره ی آفرینش نخستین پدید آمده و تصویری کامل از این باور را ارائه می کنند.

چنانکه پیشتر گفتیم، پس از آنکه گاو یکتا آفریده در جنگ با اهریمن مُرد، نطفه ی او به ماه برده شد و پس از پالایش با نور پاک ماه، در او جان دمیده شده و در قالب یک جفت گاو نر و ماده به زمین فرو فرستاده شد و سپس انواع سه گانه ی چهارپا، مرغ و ماهی از نطفه ی گاو نخستین جان گرفته و بر زمین پدید آمدند. بنابراین تواند بود که خاقانی با اشاره به این اسطوره خواسته است بگوید که این سنت آفرینش است که جان را از تن گاو به مرغ و ماهی ارزانی می دارد و ساقی نیز در حقیقت با تقلید از نظام طبیعت، شراب را چون جان پریان، از پیکره ی گاوِ خم به مرغ تنگ و از آن هم به ماهی جام نثار می کند.

کشته شدن گاو که در حقیقت موجب آغاز زندگی و پیدایش حیات در زمین شد، و اغلب اسطوره شناسان آن را تصویری نمادین از غلبه ی بهار رویش، تحرک، نشاط و زندگی، بر زمستان رخوت، سکون و مرگ در ذهن خلاق و خیال پرداز انسان نخستین دانسته اند، در سایر آیین های کهن ایرانی و برخی اقوام مجاور نیز با تفاوت هایی دیده می شود. یکی از این آیین ها که گاو و گاوکشی در آن، عنصری بنیادین تلقی می شود، آیین مهری یا میتراپیسم است که خاقانی نیز به دلیل حضور در منطقه ی ارمنستان که مدت ها مرکز آیین مهر پرستی بوده است، با این آیین و باورهای مربوط به آن کاملاً آشنایی داشته و در شعر خود بازتاب داده است.

۲- گاو نخستین در آیین میترایسم

بر خلاف روایت اوستا و نظر زرتشتیان که کشتن گاو نخستین را به شرحی که پیشتر گفتیم به اهریمن نسبت می دهند، در آیین مهر گاو نخستین به دست مهر کشته می شود. میترا که در پهلوی به میترا (Mitr) و در فارسی مصطلح امروز به مهر تبدیل شده است، یکی از بزرگترین ایزدان اوستا و یکی از بزرگترین خدایان آیین های کهن ایرانی پیش از عصر زرتشت بوده است .

بر اساس باورهای مهردینان، میترا بنا به درخواست خدایان به کشتن گاو نخستین اقدام کرد. "افسانه ی کنایه آمیز و تمثیلی چنین است: میترا به گاو نخستین حمله کرد. پس از کشمکش فراوانی، گاو خسته و فرسوده گشت. میترا بر پشت گاو در حالی که شاخ هایش را گرفته بود، به غاری رفت. اما گاو در هنگامی مناسب گریخت و به بیشه زاری که چراگاهش بود، رفت. میترا از این چراگاه کوهستانی آگاه نبود. به همین جهت خورشید پیک خود را که شاهین یا کلاغ بود، نزد میترا فرستاد و بر پنهان گاه گاو آگاهش ساخت. پس میترا دگربار به تشویق خورشید و پیکش، گاو را دستگیر ساخته و بر خلاف میلش به اکراه در حالی که انگشت در بینی گاو کرده، سرش را به پس کشیده و با خنجر پهلویش را می درد چون میترا گاو را می کشد، معجزه ی تکوین به وقوع می پیوندد و از بدنش خوشه های گندم و درخت تاک و انواع گیاهان بیرون می آید" (رضی، ۱۳۷۱: ۱۸۱).

هر چند مهر، ایزدی جدا از خورشید است و در اوستا نیز نیایش های مستقلی با عناوین مهر نیایش و خورشید نیایش به هر کدام اختصاص یافته است اما به دلیل شباهت ها و نزدیکی حوزه ی عمل آنها، در متون عصر اسلامی اغلب یکی دانسته شده اند و مهر به جای خورشید هم به کار رفته است. با این توضیح، در بیت ذیل که خاقانی خورشید را تیغ در دست، در حال حمله به گاو توصیف کرده است، به گمان نگارنده به همین باور مهری نظر داشته است:

مانا که اندرین مه، عیدی است آسمان را کاهیخت تیغ و آمد، بر گاو قرصه ی خور

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۹۲)

وقوع خورشید در برج گاو، بهانه‌ی مناسبی در اختیار شاعر گذاشته است تا ذهن خلاق و مضمون پرداز او که سرشار از اساطیر و باورهای آیینی کهن است، اسطوره‌ی گاو کشی مهری را این گونه به تصویر بکشد و مضامینی ناب خلق نماید. آسمان گویی عید گرفته است که خورشید این گونه تیغ بر کشیده و بر گاو یورش برده است. عید گرفتن آسمان در نگاه اول، عید قربان را به ذهن می‌آورد که خورشید نیز به واسطه‌ی آن گاو آسمان را قربانی می‌نماید. اما در نگاهی عمیقتر می‌تواند به عید گاو کشی مهری اشاره داشته باشد. چنانکه پیشتر گفتیم، کشته شدن گاو به دست مهر، رستاخیز طبیعت و آغاز حیات و رویش و زایش را در پی دارد و به همین دلیل مهردینان، این مناسبت را عید گرفته و هر ساله طی مراسمی که بعداً بیشتر به آن خواهیم پرداخت، به قربانی کردن گاو می‌پرداختند. ابیات قبل و بعد نیز دیدگاه ما را تأیید می‌کنند و به وجوه دیگری از این اسطوره همچون غسل مهر قبل از عروج و رویش گیاهان و آغاز بهار پس از کشته شدن گاو اشاره دارند.

بر اساس نقوش و تصاویر باز مانده در مهرابه‌ها و معابد مهری و نیز بر اساس باورهای زرتشتی، پس از آنکه گاو کشته می‌شود و از خون و نطفه‌ی او انواع گیاهان و حیوانات پدید می‌آیند و آفرینش هرمزدی آغاز می‌شود، اهریمن که معجزه‌ی تکوین را می‌بیند، به عوامل خود دستور می‌دهد تا به لاشه‌ی گاو هجوم برده و این سرچشمه‌ی زندگی را تباہ سازند و به سم آلوده نمایند. در تصاویر و نقوش برجسته‌ی مهری کزدمی دیده می‌شود که خود را به بیضه‌ی گاو می‌رساند تا اندام تولید او را آلوده و تباہ کند و نیز ماری که خود را به محل جریان خون گاو رسانده و خون را می‌لیسد (رضی، ۱۳۷۱: ۲۱۸).

خاقانی با توجه به همین وجه از اسطوره گفته است:

برده به رمح ماروش، نیروی گاو آسمان چون تف گرز گاوسر، شوکت مار حمیری

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۲)

رمح ماروش ممدوح، نیروی گاو آسمان را برده است، همانطور که گرز گاو سر، شوکت مار تازی را. گرز گاو سری که شوکت مار را برده است، کاملاً پیداست که به ماجرای فریدون و

ضحاک اشاره دارد، اما مضمون متناظر آن، یعنی ماری که نیروی گاو را برده است، چه؟ این کدام مار است که در بردن نیروی گاو، مشبّه به مناسبتی برای نیزه‌ی ممدوح شده و ذهن خاقانی را به خلق این مضمون هدایت کرده است؟ به گمان ما این مار، همان مار تصاویر مهری است که خون مار نخستین را می‌مکد و همان خرفستران زهر آلودی که به باور زرتشتیان، توسط اهریمن برای نابودی آفرینش هرمزدی و خشکاندن چشمه‌ی حیات، یعنی خون و نطفه‌ی گاو نخستین، آفریده شده‌اند. با شناختی که از خاقانی داریم، بی‌گمان ساده‌انگاری خواهد بود اگر تصور کنیم که در تشبیه نیزه به مار، فقط صورت ظاهر آنها را مد نظر داشته و بین مار و بردن نیروی گاو هیچ ارتباطی در ذهن شاعر وجود نداشته است.

چنانکه قبلاً نیز گفته شد، پیروان آیین مهر هر ساله طی مراسمی بسیار پیچیده و پر رمز و راز با حضور مغان، جشنی بر پا می‌نموده‌اند که سنت محوری این جشن، قربانی نمودن گاو به دست مغ بزرگ بوده است. مریدان خون گاو را بر صورت و بدن خود می‌مالیده‌اند و سپس بر سر سفره‌ای که به یاد مراسم شام آخر مهر با یارانش قبل از عروج یا همان عشاء ربانی، بر پا می‌شده است، از خون و گوشت گاو می‌خورده‌اند و نیز به شرابخواری می‌پرداخته‌اند (رضی، ۱۳۷۱: ۳۱۲-۳۰۵). حتی وقتی امکان قربانی کردن گاو برای پیروان این آیین وجود نداشته است، این ضیافت را با گذاشتن قرص نان و شراب به عنوان نمادهایی از گوشت و خون گاو بر سفره، برگزار می‌کرده‌اند. اساساً شراب در نقوش مهری، نماد خون گاو نخستین است که به دست میترا کشته شده است. هاشم رضی در توضیح یکی از این نقوش می‌گوید: "شیر مردی که کوزه‌ی شراب را حمل می‌کند، نماد خون گاو قربانی شده است و شراب جانشین همین خون است. با خون گاو قربانی، مراسم تغسیل و تعمید نوآموزان انجام می‌شود و گاه آن را می‌نوشند (همان: ۱۲۱). خاقانی نیز در ابیات متعددی، شراب را خون گاو دانسته و همچون مهردینان نوشیدن جامی از این خون در عید قربان را توصیه نموده است:

از سفالین گاو سیمین آهوان عید جان را خون قربانی بخواه

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۶۶۲)

گاو سفالین، خم باده است و آهوی سیمین، ساقی سیم بر که به مناسبت فرارسیدن عید جان، خون گاو قربانی را سقایت می کند. در بیت دیگری نظیر همین بیت گفته است:

ز آهوی سیمین طلب گاو زرین که عیدی در او خون قربان نماید

(همان: ۱۲۸)

گاو زرین، جام گاو پیکر است که ساقی سیم تن، عیدانه در او خون قربان تحفه می کند.

نیز:

می ساز تسکین هر زمان عید طرب بین هر زمان
از گاو سیمین هر زمان خون ریز و قربان تازه کن

(همان: ۴۵۳)

این درست است که در معنی مستعار هر سه بیت، مراد از خون قربان، شراب گلگون است و صرف وصف باده و باده نوشی نمی تواند بر توجه شاعر به آیین مهری دلالت کند. این هم درست است که مراد از عید در این ابیات، عید قربان به سنت اسلامی است. اما نکته اینجاست که نوشیدن خون گاو قربانی که معنی ظاهر لفظ است، هرگز در شمار سنت های عید اسلامی قربان وجود نداشته است تا شاعر بتواند آن را به استعاره از نوشیدن باده به کار ببرد. به گمان نگارنده، ذهن خاقانی که بر آن سنت مهری وقوف داشته است، آن را دستمایه ی خلق استعاراتی متناسب با سنت زمان خودش قرار داده است. هر چند نوشیدن شراب هم از سنت های عید اسلامی قربان نبوده است و رواج آن در بعضی ادوار، در میان برخی گروههای خاص هم می تواند میراث همان سنت های کهن و باستانی تلقی شود.

وجه دیگری از اسطوره ی مهری گاو که در شعر خاقانی بازتاب یافته است، تقابل گاو با شیر است. می دانیم که میترا یا مهر هم در اوستا و هم در ودا، خدای نگهبان آفتاب و ایزد فروغ و روشنایی خورشید است. "در پیکره های مهر، شیر بر سینه ی میترا نقش بسته است یا این خدای مهری با کله ی شیر تصویر می شود. و سر انجام تصورات نجومی ما که خانه ی شرف خورشید را برج اسد (شیر) می داند، بیانگر همین مدعاست که شیر همان خورشید (میترا) است"

(کمیلی و آرین فر، ۱۳۸۷: ۸۹). هاشم رضی نیز در کتاب آیین مهر (میترایسم) در بررسی و تحلیل نقوش و پیکره های باز مانده در معابد و مهرابه ها می گوید: " شیر نماد خورشید و میترا است و فصل گرم. گاو نماد زمستان است و ماه. در نقوشی که از ایام کهن در این باره به دست آمده و گاه شیری در پیکار بر گاو غلبه یافته و گاه گاوی بر شیر، اشاره به سپری شدن زمستان است و یا بالعکس. می دانیم که میترا خورشید است و گاو، زمستان. و در روایت اساطیری درباره ی میترا، وی بر گاو غلبه کرده و گاو را می کشد" (رضی، ۳۷۱: ۵۷-۵۵. نیز رک: هینلز، ۱۳۸۳: ۴۵۸).

خاقانی نیز به کرات، این تقابل شیر و گاو را دستمایه ی مضمون آفرینی و تصویر سازی قرار داده و به وجوه مختلف از این باور بهره برده است.

گاه طبق آن الگوی مهری شیر را شکارچی پیروز بر گاو و گاوساران دانسته است :

چو شیر از بهر صید گاو ساران لعاب طبع گرداگرد می تن

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۲۰)

و گاه میان آنها که دشمن دیرینه ی کهن الگوها هستند، در پناه عدل امیر ممدوح، صلح و آشتی برقرار کرده است:

چون از لعاب شیر نر، دندان گاو است آبخور تیغش بر اعدا از سقر، زندان نو پرداخته

(همان: ۳۸۸)

عدالت و امنیتی که ممدوح بر قرار کرده است، باعث شده تا دندان گاو از دهان دشمن ذاتی و دیرینه اش، شیر، آب بنوشد. هر چند گاهی این آشتی، دروغین و مزورانه و به قول خاقانی " گرگ آشتی " است:

شیر با گاو و بره، گرگ آشتی کرده به طبع آشتی شان اورمزد مهربان انگیخته

(همان: ۳۹۵)

حتی شیر فلک (اسد) هم با گاو (ثور) و بره (حمل) دشمنی ذاتی دارد و اگر هم به همت اورمزد (برجیس) میانشان آشتی برقرار شود، گرگ آشتی و دروغین خواهد بود.

گاهی هم تقابل بین گاو و شیر را با تقابل میان آسمان و زمین می آمیزد و شیر آسمان ها (اسد) را در مقابل گاو زمین قرار می دهد. آن گاو که بر پشت ماهی است و زمین بر شاخ اوست:

شیر فلک به گاو زمین رخت برنهد گر بر فلک نظر به معادا بر افکند

(همان: ۱۳۸)

گر چه وقتی پای ممدوح در کار باشد، آن آسمانی و این زمینی هر دو در یک صف قرار می گیرند و منزلت خود را از دست می دهند:

شیر فلک از نهیب گرزت چون گاو زمین جان بینم

(همان: ۲۷۱)

یا: کرکس و شیرفلک، طعمه خوران در مصاف ماهی و گاو زمین، لرزه کنان زیر بار

(همان: ۱۸۱)

۳ - گاو قربانی در دین اسلام

در اسلام نیز همچون بیشتر ادیان و آیین های دیگر، سنت قربانی وجود دارد. این سنت اسلامی در حقیقت به تبعیت از سنت ابراهیم (ع) - که بر اساس روایت قرآن کریم گوسفندی را به حکم خداوند به جای پسرش، اسماعیل، قربانی نمود - به عنوان یکی از مناسک حج، در روزی که به همین مناسبت به عید قربان معروف است، انجام می شود. مسلمانان چه آنان که به زیارت حج نایل شده اند و چه آنان که این توفیق را نیافته اند، اما استطاعت مالی قربانی کردن را دارند، فراخور توانایی خودشان، شتر، گاو یا گوسفند قربانی می کنند و گوشت آن را میان نیازمندان تقسیم می نمایند. این باور آیینی که در حقیقت میراث ابراهیم (ع) محسوب می شود و از آنجا میان بسیاری از اقوام و ملل رواج پیدا کرده است، نیز دستمایه ی مناسبی برای ذهن خلاق خاقانی فراهم کرده است تا بر بنیاد آن، تصاویر، استعارات و مضامین نابی را بیافریند.

گاهی روز و شب را همچون دو گاو پیسه در برابر بارگاه عظمت خداوندی به تیغ صبح قربان می کند:

روز و شب دبدبه دو گاو پیسه در قربانگهش صبح را تیغ و شفق را خون قربان دیده اند
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۸۹)

و گاه با ترکیب و تلفیق مضامین مرتبط با اسطوره ها، آیین ها و باورهای عمومی مختلف پیرامون گاو، از آنها برای بیان اندیشه و احساس خود بهره می گیرد. چنانکه در بیت ذیل موضوع گاو قربانی را با باور نجومی کهن برج فلکی گاو در آمیخته است:

وز بره تا گاو و بزغاله ی فلک گوشتی ساز و به مولایی فرست
(همان: ۸۲۷)

و البته طبیعی است که وقتی گاو و بزغاله ی فلک را به قربانگاه می کشاند، از گاو زمین هم غافل نماند:

گوسفند فلک و گاو زمین را به منی حاضر آرند و دو قربان مهیا بینند
(همان: ۹۸)

یا: خون قربان رفته در زیر زمین تا پشت گاو گاو بالای زمین از بهر قربان آمده
(همان: ۳۷۰)

جالب است که او این سنت را فقط از دید قربانی کنندگانی که به جشن نشسته و به شادخواری مشغولند، نمی بیند و حتی از نگاه قربانی هم به موضوع نگاه می کند:

نکویی بر دلت از دهر و بد بر طبع آلوده طرب بر مردم است از عید و غم بر گاو قربانی
(همان: ۴۱۲)

۴ - گاو و ماهی زمین

در اساطیر و افسانه های کهن ایرانی از گاو دیگری نیز با نام های گاو زمین یا گاو ماهی یاد شده است. در غیاث اللغات، آندراج و لغتنامه ی دهخدا، آن را گاوی دانسته اند که زمین بر پشت او، و او بر پشت ماهی است. " گاو ماهی در شمار باشندگانی است که از گاو یکتا آفریده

هستی می یابد و بدین روایت گاو ماهی، گاو بزرگی است که در تمام دریاها وجود دارد و هنگامی که بانگ می زند، همه ی ماهیان باردار و همه ی باشندگان زیانکار دچار سقط جنین می شوند و گویی گاو زمین در افسانه های ایرانی و در باورهای مردمی با این گاو پیوند دارد که در این باور، زمین روی شاخ گاو قرار دارد و گاو بر پشت ماهی بزرگی ایستاده است و هرگاه گاو خسته و زمین را از شاخی به شاخ دیگر می افکند، زمین لرزه پدید می آید" (هینلز، ۱۳۸۳: ۴۵۷)

در بندهش گاوی با چنین مشخصات به نام گاو آبی معرفی شده است که "چون بانگ کند، همه ی ماهیان آبستن شوند و همه ی خرفستران آبستن فرزند بیفکنند" (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۲). در فرهنگ و باورهای عمومی ایرانیان تا همین دوره های اخیر، این گاو نقش و جایگاهی ویژه داشته و شاعران و نویسندگان از وجوه مختلف، موجودیت این گاو را مورد توجه قرار داده اند. خاقانی نیز از شاعرانی است که بیشترین بهره برداری را در تصویرسازی و مضمون پردازی از این گاو به عمل آورده است:

آسمان را دوال گاو زمین از پی شیب تازیانه ی اوست

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۸۴۱)

یا: وز بن نیزه اش سرگاو زمین لرزد از آنک ذره بار کوه خارا برنتابد بیش از این

(همان: ۳۳۸)

البته در این مورد هم چنانکه شیوه ی خاقانی است، به دلیل اشراف بر اساطیر و باورهای مختلف کهن، از تلفیق این باورهای پراکنده و احیاناً بی ارتباط و بر قرار کردن رشته های ذهنی و خیالی پیوند میان آنها، برای بیان ذهنیات خود بهره می گیرد.

گاه گوساله یا گاو سامری را که گونه ی دیگری از گاو اسطوره هاست، با گاو زمین پیوند

می دهد:

از بدی عالم گوساله پرست رخت بر گاو ثری خواهم داشت

(همان: ۸۳)

و گاه گاو فلک (برج ثور) را که آن هم باور باستانی مستقل دیگری است در مورد گاو، در مقابل گاو زمین قرار می دهد:

از کشتزار چرخ و زمین، کاین دو گاو راست
یک جو نیافتم که به خرمن در آورم
(همان: ۲۴۰)

یا: خون قربان رفته در زیر زمین تا پشت گاو
گاو بالای زمین از بهر قربان آمده
(همان: ۳۷۰)

و البته بروج دیگری چون گوسفند (حمل):
تو را از گوسفند چرخ دنیا می نهد دنبه
تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش
(همان: ۲۱۴)

یا برج شیر (اسد):

شیر فلک از نهیب گرزت
چون گاو زمین جان بینم
(همان: ۲۷۱)

یا: شیر فلک به گاو زمین رخت بر نهد
گر بر فلک نظر به معادا بر افکند
(همان: ۱۳۸)

و گاه نیز با ترکیب چندین اسطوره، تابلوی زیبا و بی نظیری پدید می آورد که حقیقتاً اگر بخواهیم تمامی اجزای آن را به شایستگی توضیح دهیم و روابط آنها را چه در عالم واقع و چه آنگونه که در ذهن خاقانی نقش بسته اند، تبیین کنیم، مجال بسیار فراخ طلب می کند:

شاه بود آگه که وقتی ماهی و گاو زمین
کلی اجزای گیتی را کنند از هم جدا
پیش از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین
رفت و پیش گاو و ماهی ساخت سدی از قضا
پس برین سد مبارک ده انامل بر گماشت
جدولی را هفت دریا ساخت از فیض عطا
وز فلک آورد در وی گاو و ماهی و صدف
گاو گردنده ، صدف جنبان و ماهی آشنا
ماهیش دندان فکن گشت و صدف گوهرنمای
گاو او عنبر فزای و ساحلش سنبل گیا
(همان: ۲۱)

۵ - گاو فلک یا گاو آسمان

بر اساس باورهای نجومی کهن ایرانیان، برج ثور که در متون مختلف به آن گاو، گاو فلک، گاو آسمان و گاو گردون نیز گفته اند، "یکی از صور دوازده گانه‌ی منطقه البروج، میان حمل و جوزا (است) و آن چون نیم گاو‌ی تخیل شده که روی سوی مشرق و پشت به مغرب دارد و یکصد و چهل و یک ستاره بر آن رصد کرده اند و ثریا و عین الثور در این صورت باشد و بودن آفتاب در این برج به اردیبهشت (نیسان سریانی) باشد و بیت الشرف ماه در آن است" (دهخدا: ذیل مدخل ثور).

"برج ثور، صورت واقع در منطقه البروج در نیمکره‌ی شمالی آسمان، با بعد تقریباً چهار ساعت و بیست دقیقه و میل شمالی ۱۶ درجه، ستاره‌ی مشهور آن دبران، از ستارگان قدر اول است. این صورت دارای چندین مجموعه‌ی خوشه‌ای است که پروین یکی از آنهاست. موقع ثور در مشرق سرطان است ... صورت ثور گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست، سر بر داشته یا در پیش انداخته، به اختلاف اقوال، مقدم آن به طرف مشرق و مؤخر آن به طرف مغرب است (مصطفی، ۱۳۵۷: ۱۵۱). ثور در حقیقت نمود آسمانی آن دسته از حیوانات در ذهن خیال پرداز انسان نخستین است که برای او مفید و سودمند بوده و انسان توانسته است آنها را اهلی ساخته و در جهت منافع خود پرورش دهد.

خاقانی بر اساس همین باور و با در آمیختن پندارهای مربوط به این گاو با گاو دیگری به نام گاو سامری که ما بعداً در مورد آن سخن خواهیم گفت، در ابیاتی زیبا گفته است:

ماه به ماه می کند، شاه فلک کدیوری عالم فاقه برده را، توشه دهد توانگری
موسی و سامری شود، گاو و بره بپرورد آب خضر بر آورد، ز آینه‌ی سکندری
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۲۸)

ثور یا گاو فلک "نماینده‌ی آن دسته از جانوران است که با آدمی خو گرفته اند" (مصطفی، ۱۳۵۷: ۱۵۲). و پادشاه افلاک، خورشید نیز که بر این قابلیت گاو (ثور). بره (حمل) واقف است، همچون موسی که چوپانی گوسفندان می کرد و همچون سامری که گاو زر

می ساخت، سعی می کند تا چون دهقانان با پرورش گاو و بره ی آسمانها، مخلوق عالم را توشه‌ای فراهم کند. این وجه از موجودیت برج ثور یعنی اهلی بودن گاو و خدمت رساندن او به مردم، با توجه به این اعتقاد که " ثور در نظر احکامیان، برج کیلان و گندم فروشان و برزگران است " (همان: ۱۵۲) در ابیات متعدد دیگری نیز مورد توجه خاقانی قرار گرفته است. چنانکه در همین قصیده، در وصف حرکت و عمل خورشید گفته است:

ماید سازد از بره ، بر صفت توانگران برزگری کند به گاو از قبل کدیوری

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۲۸)

خورشید چون برزگران در مزرعه ی فلک، گاو را به خدمت می گیرد تا بدان زمین را شخم زده و بذر بپاشد. در قصیده ی دیگری قدرت به خدمت گرفتن گاو را برای کدیوری به ممدوح می سپارد تا بدان تخم بقا بر زمین دلخواه خود بپاشد:

بر هر زمی ملکت کو تخم بقا کارد گاو فلک ار خواهد، در کار کشد عدلش

(همان: ۵۰۳)

اما نوبت به خود خاقانی که می رسد، از همه ی این کشتزارها محروم است:

از کشتزار چرخ و فلک کاین دو گاوراست یک جو نیافتم که به خرمن درآورم

(همان: ۲۴۰)

گاو آسمان نیز همچون دیگر گاوان، تنها به کار برزگری نمی آید، بلکه در بارکشی هم حیوانی مفید و کارآمد است:

اختران پیش گرز گاو سرش رخت بر گاو آسمان بستند

(همان: ۴۸۹)

یا در گرداندن چرخ روغنکشی و سنگ آسیا:

وز فلک آورد در وی گاو و ماهی و صدف گاوگردنده، صدف جنبان و ماهی آشنا

(همان: ۲۱)

و البته چنان که پیشتر هم گفتیم، برای قربانی کردن و بهره مند شدن از گوشت حیوان:

وز بره تا گاو و بزغاله ی فلک گوشتی ساز و به مولایی فرست
(همان: ۸۲۷)

۶ - گاو عنبر افکن

گونه ای دیگر از گاوهای افسانه ای، گاوی است معروف به گاو عنبری یا عنبر افکن. این گاو "در معنی ماهی ژنده و سترگی به کار رفته است که از آن عنبر می گرفته اند: گاوماهی، ماهی عنبر افکن، گاو عنبری. نام فرنگی این ماهی کاشالو (Cashalot) است" (کزازی، ۱۳۷۸: ۵۹).

دهخدا ذیل مدخل گاو عنبر، گفته است: "پستاندار عظیم الجثه ی دریایی شبیه به وال که در دریا می ماند. گویند عنبر فضله ی اوست. کاشالوت، ماهی عنبر، باله ی لطمیه، گاو بحری. قال الزمخشری: سمعت ناسا من اهل مکس یقول هو (ای العنبر) صفع ثور فی بحر الهند" (دهخدا: ذیل مدخل گاو عنبر). و ذیل مدخل گاو بحری اضافه کرده است: "در بعض مأخذ آن را قاطوس و قیطوس نوشته اند ولی این کلمات مأخوذ از یونانی کتوس است به معنی بال یا وال (ماهی بزرگ)" (همان: ذیل مدخل گاو بحری).

خاقانی گاه ارج و بهای محصول این گاو یعنی عنبر را دستمایه ی مضمون آفرینی قرار داده و مثلاً در ستایش فعل ممدوح گفته است:

ماهیش دندان فکن گشت و صدف گوهرنمای گاو او عنبر فزای و ساحلش سنبل گیا
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۱)

و گاه در نکوهش خصم، او را گاو اما نه از نوع عنبر افکن خوانده است:
گاوی کنند و چون صدف آبستند، لیک از طبع گوهر آور و عنبر فکن نیند
(همان: ۱۷۴)

گاه بر سنت روزگار در خوار داشتن اهل هنر و بر صدر نشاندن بی هنران تأسف خورده است:

گاو عنبر فکن برهنه تن است خر بربط بریشمین افسار
(همان: ۱۹۷)

و ناگزیر فقر و فاقه ی خود او هم بر پایه ی همین سنت زمانه قابل توجیه است:
آهو ی مشک نیست چه چاره ز گاو و بز کز هر دو برگ عنبر و لادن در آورم
(همان: ۲۴۱)

و گاهی هم فارغ از همه ی دغدغه های این جهانی، میان گاو عنبر و جام باده مناسبت دیده است:
بحر دیدستی که خیزد گاو عنبر زای ازو گاو بین زو بحر نوشین هرزمان انگیخته
(همان: ۳۹۳)

۷ - گاو فریدون و گرز گاو سر

بر اساس روایت اساطیر ایرانی، آنگاه که ضحاک، پادشاه بیدادگر دیوزاد بر تخت شاهی ایران نشست و مدت ها بر بدی و دروغ پادشاهی کرد، کابوسی ترسناک خوابش را آشفته ساخت. خوابگزاران و اخترشناسان او را از ولادت فرزندی نژاده که حکومتش را تباه خواهد ساخت، بیم دادند و او در طلب این نوزاد تمام ولایات را جستجو نمود و تمامی نوزادان ذکور را از دم تیغ گذراند. چون فرانک، مادر فریدون، فرزند خود را به دنیا آورد، از بیم جان فرزندی که مقرر بود ناجی ایران باشد، روانه ی کوه و صحرا شد و فریدون را به چوپانی سپرد تا پرستاریش کند. فریدون نزد این چوپان از شیر گاوی به نام برمایه تغذیه می نمود و چون بزرگتر شد بر آن سوار می شد. فردوسی در این باب گفته است:

یکی گاو برمایه خواهد بدن جهانجوی را دایه خواهد بدن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۴)

چون خبر به ضحاک رسید، بر آن مرغزار تاخت، اما فریدون را نیافت و از خشم، برمایه را کشت و این خود دلیلی دیگر شد بر قیام فریدون علیه ضحاک و انتقام گرفتن از او.

خاقانی در استعاره ای زیبا، جام باده را گاو فریدون و شراب را خون سیاوش دانسته و گفته است:

شرط صبحی بود، گاو زر و خون رز خون سیاوش بده، گاو فریدون بیار
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۶۱۹)

آنگاه که فریدون قیام خود بر علیه ضحاک را آغاز نمود و آهنگ جنگ او کرد، به پاسداشت یاد برمایه و به واسطه ی علاقه ی وافری که به آن گاو داشت، دستور داد تا آهنگران برای او گریزی به هیأت سر گاو بسازند که به گرز گاو سر، گرز گاو سار، گرز گاو پیکر... معروف شده است. دهخدا در معرفی این گرز می گوید: "نام گرز فریدون فرخ بود که بر وقت خروج بر ضحاک بر صورت گاوی با دو شاخ برای او از آهن ساخته بودند و در رزم و بزم با خود داشت، زیرا که او را گاوی برمایه نام به شیر خود پرورده بود و مرکب سواری گشته، آخر آن گاو را بکشند و وی را به گاو میل تمام بود و به خود میمون می دانست" (دهخدا: ذیل مدخل گرز گاو پیکر). شهرت گرز گاو سر فریدون و نتیجه ی فرخنده ای که رزم فریدون با استفاده از آن گرز برای ایرانیان داشت، باعث شد تا گرز گاو سر یا گاو پیکر به صفت عام برای گرز تبدیل شده و بر گرز بسیاری از پادشاهان یا پهلوانان ایرانی پس از او نیز اطلاق شود. چنانکه خاقانی نیز در ستایش ممدوح خود می گوید:

اختران پیش گرز گاو سرش رخت بر گاو آسمان بستند
(همان: ۴۸۹)

و در بیت دیگری موضوع گرز گاو سر فریدون را با ماجرای دیگری از همین پادشاه یعنی درفش کاویانی او که همان چرم پاره ی آهنگری گاوه بود، و بزرگان ایران و شاهان پس از فریدون بر آن زیورهای فراوان بستند، در آمیخته و گفته است:

خسروان گرز گاو سارش را زیور چتر کاویان بستند
(همان: ۴۸۹)

از آنجا که سرانجام، فریدون با همین گرز بر سر ضحاک کوبید و آن اژدهای سه پوزه را بر زمین افکند، خاقانی با به عاریت گرفتن این مضمون برای ستایش ممدوح خود می گوید:

آب گرز گاو ساروش باد کو را عرشیان آتش ضحاک سوز و اژدها خور ساختند
(همان: ۱۱۳)

گاهی نیز تصویر گرز گاو سر فریدون و درفش کاویانی اش را برای توصیف کواکب و بروج مورد استفاده قرار می دهد:

در بره مریخ گرز گاوا فریدون به دست وز مجرّه شب درفش کاویان انگیخته
(همان: ۳۹۵)

۸ - گنج گاو

گنج گاو نام گنجی است از گنج های جمشید، پادشاه نامی ایران که در زمان بهرام گور به صورتی کاملاً اتفاقی کشف شد. "گویند دهقانی زراعت را آب می داد. ناگاه سوراخی به هم رسید و آب ها تمام به آن سوراخ می رفت و صدایی عجیب از آن سوراخ بر می آمد. دهقان به نزد بهرام آمد و احوال را گفت. بهرام به آنجا رفته، فرمود آنجا را کنند. عمارتی پیدا شد بس عالی. اشاره به موبد کرد که درآی به این خانه. چون درآمد دو گاومیش دید از طلا ساخته بودند و چشم های آنها را از نار و سیب و امرود زرین کرده و درون میوه های زرین را پر از مروارید ساخته بودند و در پیش سر گاومیش آخوری از طلا بسته بودند و آنها را پر از جواهر قیمتی نموده و بر گاومیش ها نام جمشید کنده بودند و بر اطراف گاومیش ها اقسام جانوران پرنده و چرنده از طلا ساخته و مرصع کرده بودند. خبر به بهرام آورد. بهرام فرمود تمام آن گنج را به مستحقین و مردمان کم بضاعت دادند و در ممالک او مستحق و پریشان نماند که صاحب سامان نشد" (دهخدا: ذیل مدخل گنج گاو). خاقانی بارها به این گنج اشاره کرده و به وجوه مختلف در ساخت مضامین از آن بهره گرفته است:

در گوش گاو خفته ام از امن کز عطاش با گنج گاو و دولت بیدار می روم
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۸۹۸)

و گاه با مناعت طبع، گنج گاو را به مناسبت عیدی که در دل دارد، قربان نموده است:
 مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش
 (همان: ۲۱۱)

۹- گاو زر یا گاو سامری

قصه‌ی حضرت موسی (ع) یکی از مشهورترین و جذاب‌ترین قصص انبیا است که در قرآن کریم نیز به کرات به آن اشاره شده است. آنگاه که حضرت موسی (ع) بر علیه فرعون قیام نمود و با قومش از رود نیل به سلامت گذشت و به وادی سینا رسید، چون به امر خدا چهل شبانه روز از قوم خویش جدا شد و به قصد عبادت حق تعالی به کوه طور رفت، سامری زرگر که یکی از اقربای او بود، از زرهای غنائیم فرعونیان گاو‌ی ساخته بود و خاک سم اسب جبرئیل که آن را در روز غرق شدن فرعون به دست آورده بود، در دهانش دمیده و باعث شده بود که آن گاو مانند گاوان دیگر بانگ می‌کرد، چرا که خاصیت خاک سم اسب جبرئیل که به براق معروف است، این بود که مرده را زنده می‌کرد. سامری توانست با این شعوذه بنی اسرائیل را به پرستش آن گوساله راغب کند و در نتیجه از دوازده قبیله‌ی بنی اسرائیل که همراه موسی (ع) بودند، نه و نیم قبیله گوساله پرست شدند. این گاو به گاو سامری، گاو زر، گاو زرین، گوساله‌ی سامری و ... معروف است. در قرآن کریم نیز در آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره‌ی بقره و ۸۵ تا ۹۰ سوره‌ی طه به این ماجرا اشاره شده است. البته در تورات این اقدام به هارون، برادر موسی نسبت داده شده است. خاقانی در ابیات بسیار زیادی به ابعاد مختلف این داستان اشاره کرده و از آن برای بیان ما فی الضمیر بهره برده است:

با گاو زری که سامری ساخت گوساله شمار زرگران را

(خاقانی: ۳۵)

گاه با تلیق مضمون این داستان با باور کهن گاو زمین، از دست عالمان فریبکار سامری
 مآب، رخت بر گاو زمین بسته و می‌گریزد:

از بدی عالم گوساله پرست رخت بر گاو ثری خواهم داشت

(همان: ۸۳)

و البته به واسطه ی رسالت شاعری ، مردم را از این عالمان فریبکار پرهیز می دهد:
از روزگارتس نه از رند روزگار از سامری هراس نه از گاو سامری

(همان: ۹۲۵)

یا این موضوع را تعمیم داده و در طول تاریخ بشر، از جمله روزگار خود می گستراند:
شاید ار هر سامری گاوی کند کآب و جاه موسی عمران نماند

(همان: ۸۷۶)

و گاه نیز پیامبر گونه تلاش می کند تا روشننگری نموده و مردم ساده دل را از فریب سامری و سامریان آگاه ساخته و چشم آنان را به حقیقت باز کند:

گاو را چون خدا به بانگ آورد عمل دست سامری منگر

(همان: ۸۸۵)

یا: گوساله گر چه بهر خلاف خدای بود نطق از خدای یافت نه از سحر سامری

(همان: ۹۲۱)

البته در شعر خاقانی با گونه ای دیگر از گاو زر یا گاو زرین نیز مواجه می شویم که همان جام یا تنگ شراب است. از آنجا که گونه هایی از جام، تُنگ و خُم شراب را به پیکر سر گاو از اجناس مختلف سفال، مس، سیم و طلا می ساخته اند، لذا در دیوان خاقانی به کرات به ترکیباتی چون گاو سفالین، گاو مسی، گاو سیمین و گاو زرین در این معنی اخیر نیز بر می خوریم:

از مسام گاو زرین شدروان گاورس زر چون صراحی را سر و حلق کبوتر ساختند

(همان: ۱۱۱)

یا: ساقی است آهوی سیمین و از آن زرین گاو خون خرگوش کند آبخور مارانم

(همان: ۷۸۲)

یا: چند خواهی ز آهوی سیمین گاو زرین که می خورد گلنار
(همان: ۱۹۸)

اما چنانکه از مهارت خاقانی در تلفیق مضامین و قدرت او در ساخت ابیات چند وجهی و مضامین چند ساحتی انتظار می رود، گاهی هم این دو مفهوم گاو زر را در هم آمیخته و مضامین و تصاویری بدیع می آفرینند:

در کف آهوان بزم، آب رز است و گاو زر آتش موسوی است آن، در بر گاو سامری
(همان: ۴۲۷)

گاو سفالی اندر آر، آتش موسی اندر او تا چه کنند خاکیان، گاو زرین سامری
(همان: ۴۲۰)

آن می و میدان زرین بین که پنداری به هم آتش موسی و گاو سامری در ساختند
(همان: ۱۱۱)

۱۰ - گاو موسی

در ادامه ی داستان حضرت موسی (ع) در قرآن کریم، آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره ی بقره، چنین آمده است که خداوند به حضرت موسی (ع) وحی کرد که به قومش بگوید، می بایست در راه خدا گاوی قربانی کنند:

" و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقره قالوا اتتخذنا هزواً قال اعود بالله ان اکون من الجاهلین " (قرآن کریم، ۲: ۶۷).

آنگاه قوم موسی از او خواستند که از خدا بپرسد که چگونه گاوی را باید قربانی کنند و چون موسی (ع) پاسخ آورد باز از رنگش پرسیدند و چون جواب داد از شکل گاو سؤال کردند و جزئیات بیشتری در مورد آن خواستار شدند و چون پاسخ تمامی سؤالات خود را دریافت کردند، از سر اکراه، چنان گاوی یافته و قربان نمودند.

این گاو در قصص و متون ادبی و تاریخی به گاو موسی مشهور شده و بلاهت آن قوم که هر بار با سؤالی که می پرسیدند، کار خود را در پیدا کردن گاوی با آن مشخصات دشوارتر می کردند، ضرب المثل گشته است.

خاقانی در برخی ابیات خود به این گاو نیز اشاره کرده است. گاهی این گاو و مضمون این قصه را با حرفه ی موسی (ع) که شبانی بوده است، در پیوند دیده و سپس در تعبیری چند وجهی، این برداشت ذهنی را با دو ذهنیت دیگر مربوط به گاو، یعنی گاو سامری و گاو فلک (برج ثور) در آمیخته و بر بنیاد آن به توصیف گردش خورشید در دایره ی بروج پرداخته است:

ماه به ماه می کند، شاه فلک کدیوری عالم فاقه برده را، توشه دهد توانگری ...
موسی و سامری شود، گاو و بره پیرورد آب خضر بر آورد، ز آینه ی سکندری

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۲۸)

و گاهی با دقت و نازک بینی و نکته سنجی، از تقدّم داستان این گاو که در سوره ی دوم قرآن یعنی بقره روایت شده، بر سوره ی آل عمران، که سوره ی سوم قرآن است، چنین نتیجه گیری کرده است:

زیر دونان نشین که شیر فلک به سه منزل فرود گاو و بره است
زیرکان زیر گاو ریشاند کآل عمران فروتر از بقره است

(همان: ۸۳۳)

نتیجه

عناصر مفید و سودمند طبیعت و حیوانات مفیدی که در زندگی ایرانیان باستان مؤثر بوده و نقشی اساسی ایفا می کرده اند، همواره در نزد این ملت مورد احترام بوده و به همین جهت در اسطوره ها، آیین ها و باورهای کهن آنان جایگاهی ویژه را به خود اختصاص داده اند. یکی از حیوانات سودمندی که از ابتدای خلقت، بر اساس اساطیر ایرانی، مقامی ویژه داشته و از مواهب

هرمزدی محسوب می شده است، گاو، به معنی مطلق چهار پایان سودمند بوده که در اسطوره‌ها و قصص متعددی نقش آفرینی نموده و حضور داشته است.

در بررسی شعر خاقانی نیز در همان نگاه اول متوجه می شویم که شاعر نامدار گنجه به این باورهای کهن و اساطیری توجهی جدی داشته و با تسلط بر جزئیات و زوایای مختلف آنها در تصویر سازی و مضمون پردازی از آنها بهره برده است. این باورها از آفرینش نخستین جهان طبق اسطوره‌ی ایرانی گرفته تا قصص و سنت های دینی اسلامی که بسیار متأخرترند را در بر می گیرد و ما در این مقاله ده مورد از آنها را بررسی کرده و روشن ساخته ایم که چگونه خاقانی از هر کدام از این باورها در بیان اندیشه و احساس خود بهره برده است .

تصور ما بر این است که این رویکرد شاعر در توجه گسترده به پدیده ها ، عناصر و موجوداتی که نزد ایرانیان گرامی بوده اند و بهره گیری او از اسطوره ها ، قصص انبیا و باورهای کهن در بیان هنری اندیشه ها و ذهنیات خود، معلول عوامل متعددی بوده است که از میان آنها موارد زیر اهمیت بیشتری داشته اند:

محل زندگی خاقانی و ولایات مجاور آن که حتی تا مدت ها پس از ظهور اسلام، برخی آیین های کهن ایرانی به خصوص میترائیسم، در آنجا رواج داشته است؛ دین اولیه ی مادر او که برده ای مسیحی بوده و از روم به شروان آورده شده بوده است؛ تعلیمات عموی او، کافی الدین عمر بن عثمان که مردی حکیم، طیب، فیلسوف و آشنا به قصص انبیا و آیین های کهن بوده است؛ دربار شروانشاهان که نسب خود را به ساسانیان می رسانده و به احیای افکار و آثار ایران باستان علاقه ی زیادی نشان می داده اند و سرانجام، نبوغ ذاتی و عشق و علاقه ی خود شاعر به ایران و نژاد ایرانی که زمینه ی ذهنی لازم را برای توجه او به این باورهای کهن، فراهم می نموده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بهار، مهرداد (۱۳۶۲) پژوهشی در اساطیر ایران پاره ی نخست. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- ۳- بیانی، شیرین (۱۳۸۰) دین و دولت در عهد ساسانی و چند مقاله ی دیگر. چاپ اول. تهران: انتشارات جامی.
- ۴- خاقانی، افضل الدین بدیل (۱۳۷۸) دیوان اشعار. مقابله و تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی. چاپ ششم. تهران: انتشارات زوار.
- ۵- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹) بندهش. گزارنده مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- ۶- رضی، هاشم (۱۳۷۱) آیین مهر، میتراپیسم. چاپ اول. تهران: انتشارات بهجت.
- ۷- عیفی، رحیم (۱۳۷۴) اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- ۸- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه. بر اساس چاپ مسکو. چاپ پنجم. تهران: کتاب آبان.
- ۹- کزازی، جلال الدین (۱۳۷۸) گزارش دشواری های دیوان خاقانی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- کمیلی، مختار و منصوره آیین فر (۱۳۸۷) رد پای اساطیر در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه. مجله ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال ششم. شماره ی دهم. ۸۳-۹۲
- ۱۱- مصفی، ابوالفضل (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات نجومی. چاپ اول. تبریز: انتشارات مؤسسه ی تاریخ و فرهنگ ایران.

- ۱۲- هینلز، جان راسل (۱۳۸۳) شناخت اساطیر ایران. ترجمه و تألیف محمد حسین باجلان فرخی. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۳- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹) فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چاپ اول. تهران: مرسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش.